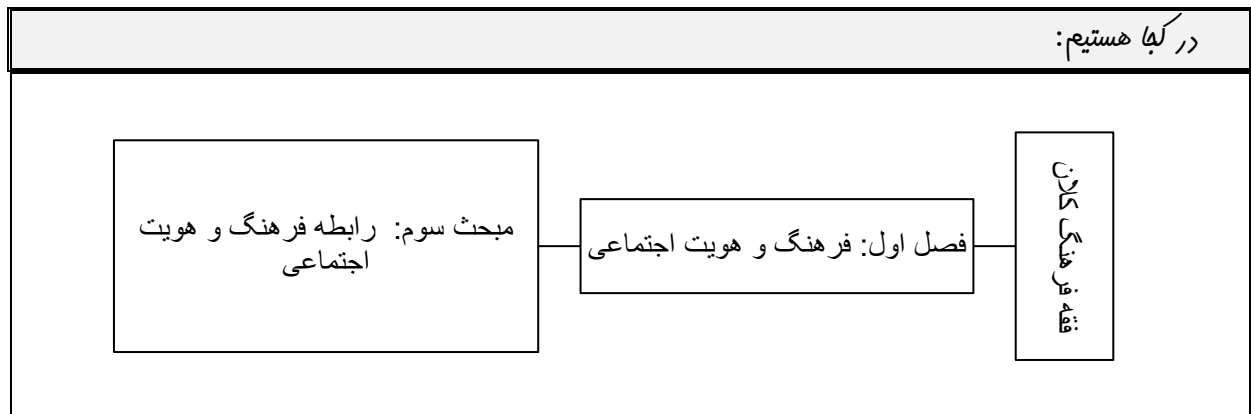


تقریر درس خارج فقه فرهنگ حضرت استاد آیت الله محسن اراکی دامت برکاته

جلسه ۱۳	تاریخ ۱۴۰۳/۱۰/۲۰	مقرر مرتضی اسدیان لایمی
---------	------------------	-------------------------

«أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ بسم الله الرحمن الرحيم، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»



درآمد بحث

بحث ما در مورد فرهنگ و هویت اجتماعی بود. در جلسه پیشین اشاره شد که در منابع اسلامی، فرهنگ به طور کلی به دو بخش اصلی تقسیم می شود و غیر از این دو بخش، فرهنگی متصور نیست: فرهنگ یا فرهنگ یاد است یا فرهنگ غفلت. فرهنگ یاد، یعنی فرهنگ هوشیاری و بیداری، و در برابر آن، فرهنگ غفلت قرار دارد. این معنا در قرآن کریم به فراوانی مورد تأکید قرار گرفته است؛ برای نمونه، می فرماید: «وَأَذْكُرُّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»^۱. همچنین در آیه کریمه دیگر آمده است: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۲. این آیه به وضوح جامعه ای غافل را چنین توصیف می کند: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ».

۱. سوره اعراف: ۲۰۵.

۲. همان: ۱۷۹.

مراتب حیات: مبنای تقسیم بندی فرهنگ

این تقسیم بندی فرهنگ بر مبنای بحث دیگری است که در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام به آن اشاره شده و آن مراتب حیات است. بر اساس آنچه از آیات و روایات استنباط می شود، حیات دارای پنج مرتبه است:

۱. حیات نباتی

نخستین مرتبه، حیات نباتی است که ویژگی های اصلی آن تغذیه و رشد و نمو است. موجود دارای حیات نباتی، هم تغذیه می کند و هم رشد می نماید.

۲. حیات حیوانی

سطحی بالاتر از آن، حیات حیوانی است. این مرتبه علاوه بر تغذیه و رشد، با خاصیت احساس لذت مشخص می شود. در قرآن کریم از این احساس لذت با تعبیر: «يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ» یاد شده است. آیه شریفه در سوره محمد صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ»^۱. تعبیر «يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» به این معناست که هدف غایی آنان از خوردن، تنها و تنها احساس لذت است. از همین رو، هر آنچه که برایشان لذت بخش باشد، مصرف می کنند. این رویکرد به وضوح در فرهنگ غربی و در ماکولاتشان که عمدتاً بر پایه لذت جویی محض است، مشاهده می شود.

۳. حیات انسانی

یک مرتبه بالاتر، حیات انسانی است. قوام حیات انسانی، طبق آنچه در قرآن کریم و روایات آمده، بر تعقل استوار است؛ اما تعقل در چه؟ در آنچه انسان می شنود و می بیند. گویی خداوند متعال در وجود انسان، مرکزیت و کانون اصلی را در چیزی نهاده که از آن به «قلب» تعبیر می شود؛ نه قلب صنوبری؛ بلکه قلب تعقلی و عقلانی که کارش تعقل است. این قلب، همچون کارخانه ای است که مواد اولیه آن از طریق سمع (شنیدن) و بصر (دیدن) وارد می شود و این کارخانه، مواد اولیه را به ماده علمی، معلوم و فهم تبدیل می کند؛ یعنی به علم.

در منطق قرآن، انسان، کسی است که آنچه را از طریق سمع و بصر دریافت می کند، به قلب خود می سپارد تا این قلب بتواند آن را به فهم و باور تبدیل کند. حال، کسی که در آنچه می بیند و می شنود نمی اندیشد و حقایق را مشاهده می کند، اما نتایج لازم از دیدن برای او حاصل نمی گردد، در واقع از حیات انسانی بهره ای نبرده است. جای شگفتی است که دانشمندان حوزه های مختلف همچون پزشکی، فیزیک یا نجوم، با مشاهده عجایب بی کران جهان آفرینش، به خالق آن ایمان نمی آورند؛ گویی قلبشان کار نمی کند. مواد اولیه به آنجا می رسد، اما به علم و باور تبدیل نمی شود. همان گونه که آیه بسیار دقیق قرآن کریم می فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۲. این افراد، به واقع، مرتبه حیات انسانی را درک نکرده و در همان سطح حیات حیوانی باقی مانده اند.

اگر انسان بخواهد انسان باشد، باید در آنچه می بیند و می شنود تعقل کند. در آیات دیگر سوره آل عمران، از این کسانی که اهل تعقل و تفکرند، به «اولوا الألباب» تعبیر شده است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي

الْأَلْبَابِ»^۱ تا آنجا که می فرماید: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا»^۲. اینان کسانی اند که هم قوه سمع و هم قوه بصرشان فعال است؛ دیده ها و شنیده هایشان را به فؤاد، قلب یا عقل خود، یعنی به مرکزیت تفکرشان، منتقل می سازند و آن مرکزیت، آنها را به علم و باور بدل می کند. قرآن چنین افرادی [که این گونه عمل نمی کنند] را نابینا (أعمى) می داند: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۳. چگونه است که آیات الهی را می بینند، می شنوند و به گوششان می رسد، اما قلبشان متأثر نمی شود؟ اینجاست که آیه «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» اهمیت می یابد که به حیات ذکر اشاره دارد. آیه دیگر نیز می فرماید: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^۴. این مرتبه، آغاز حیات ذکر است.

۴. حیات ایمان

چهارمین مرتبه حیات، پس از حیات انسانی، حیات ایمان است. اگر حیات ذکر به تنهایی باشد، ممکن است فرد اهل ذکر باشد، اما عمل و حرکتی به سوی حقیقت در او نباشد. چنین کسی علم دارد، می فهمد و درک می کند، اما به سمت آنچه می داند و می فهمد، حرکت نمی کند. از این رو، مرتبه چهارمی به نام حیات ایمان وجود دارد که معیار آن به محبت و حب است. قرآن کریم می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۵.

یا آیه کریمه سوره مجادله، صریح تر می فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۶.

این روح ایمان، قوامش به حب است. در آن روایت معروف نیز آمده است: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟»^۷. بله، دین حقیقی که انسان را به عمل و امی دارد، حب و محبت است.

اگر محبت نباشد، فرد حتی با علم به حق، برخلاف آن عمل می کند. همان گونه که آن فرد پلیدی که سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام را به عبیدالله هدیه کرد - که نقل شده سنان یا شمر بوده است - به عبیدالله گفت:

أَمَّا رِكَابِي فَضِئَةٌ وَذَهَبٌ إِنِّي قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحِبَّابَا
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أَمَّا وَ أَبَا وَ خَيْرُهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسْبًا^۸

۱. سوره آل عمران: ۱۹۰.

۲. همان: ۱۹۳.

۳. سوره رعد: ۱۹.

۴. سوره عنکبوت: ۴۳.

۵. سوره بقره: ۲۶۵.

۶. سوره مجادله: ۲۲.

۷. المحاسن؛ ج ۱، ص ۲۶۳.

۸. أمالی صدوق؛ ص ۱۶۳.

این سخن نشان می دهد که او به زشتی و قباح و بزرگی آن جنایت واقف بوده؛ اما با این وجود مرتکب آن شده است. در بسیاری از آیات کریمه قرآنی این عبارت آمده است:

﴿وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۱.

«اِخْتَلَفُوا» ناشی از «خَالَفُوا الْحَقَّ» است. همیشه اختلاف از کجانشأت می گیرد؟ از مخالفت با حق. ﴿اِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ اِلِسْلَامٌ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾. از این رو، اگر این حب وجود نداشته باشد، علم یا معرفت به تنهایی کافی نخواهد بود. این علم، زمانی که با محبت همراه شود، آن گاه منشأ حرکت و عمل می گردد.

۵. حیات قدسی (عصمت)

پس از این مراتب، مرتبه پنجمی نیز از آیات قرآن و روایات، از جمله در کتاب شریف اصول کافی، در باب «روح التي يؤيد الله بها المؤمن» استنباط می شود که در آن از اقسام پنج گانه روح سخن رفته است. قسم پنجم را می توان به «روح قدسی» تعبیر کرد؛ روحی که اگر به کسی اعطا شود، فرد به کلی از معصیت، بلکه از خطا مصون می ماند. در نتیجه، ایمان در او به چنان مرتبه ای از تسلب می رسد که مصداق آیه شریفه: ﴿اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲ می گردد؛ یعنی حیات طهارت، حیات قدسی و حیات عصمت.

حیات عصمت تنها مخصوص چهارده معصوم یا انبیا عليهم السلام نیست. عصمت انبیا و چهارده معصوم به دلیل عقلی و نقلی، «عصمت واجبه» و ضروری است و باید معصوم باشند؛ اما این بدان معنا نیست که هیچ کس دیگری به این مقام نمی رسد. چه بسا حضرت سلمان به این مقام رسیده بوده که درباره ایشان فرموده اند: «سَلَمَانٌ مِنَّا اَهْلُ الْبَيْتِ»^۳، یا اینکه سلمان تمام درجات عشره ایمان را داشته و سایر اصحاب از این درجه محروم بوده اند. اجمالاً، بزرگانی همچون حضرت علی اکبر، حضرت ابوالفضل، حضرت زینب -سلام الله تعالی علیهم اجمعین- و برخی از کبار اولیای الهی ممکن است به درجه طهارت کامل رسیده و در این معنا معصوم باشند؛ اما نه به معنای واجب العصمة بودن، بلکه به این معنا که با تقوا، ورع و تلاش خود به درجه ای دست یافته اند که دیگر حتی توهم معصیت نیز برایشان حاصل نمی گردد.

جامعه ذاکر و جامعه غافل

این درجات پنج گانه روح یا حیات، از مرتبه حیات انسانی به بالا، منجر به شکل گیری جامعه ای هوشیار و ذاکر می شود. همان گونه که آیه شریفه می فرماید: ﴿وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۴. در مقابل، غافلان کسانی هستند که قرآن کریم در همان آیه پیشین درباره آنان می فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ

۱. سوره آل عمران: ۱۹. در سوره جاثیه: ۱۷ این چنین آمده: ﴿فَمَا اخْتَلَفُوا اِلَّا مِنْ بَعْدِ...﴾ و در سوره شوری: ۱۴ این گونه آمده: ﴿وَمَا تَفَرَّقُوا اِلَّا مِنْ بَعْدِ...﴾.

۲. سوره احزاب: ۳۳.

۳. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام؛ ص ۱۲۱.

۴. سوره اعراف: ۲۰۵.

الْعَافِلُونَ»^۱. برای اینان، جز لذت جویی، هیچ چیز دیگری مطرح نیست. آیه «كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ»^۲ نیز خطاب به کفار است که زندگی شان تماماً صرف غفلت می شود.

پرسشگر: آیا می توان به درجه ای رسید که توهم معصیت نیز برای انسان حاصل نشود؟

معظم له: بله، می توان به این درجه دست یافت که حتی توهم معصیت نیز برای فرد حاصل نشود. به این مرتبه می توان رسید همان گونه که قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ * وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ»^۳؛ به محض اینکه وهم یا توهم خلافی به آنان دست دهد، دل ذاکرشان فعال شده و تذکر می یابند و خود را از خطا و معصیت باز می دارند. همان طور که پیشتر اشاره شد، درجات ایمان در قرآن کریم متفاوت است؛ یک درجه همین است که هرگز توهم معصیت نمی کنند. و درجه ای پایین تر نیز هست که می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۴. این درجه، متعلق به کسانی است که اگر دچار لغزش شدند، بی درنگ پس از آن توبه می کنند. بنابراین، دستیابی به درجه ای از عصمت ممکن است.

اما زمانی که درباره عصمت ائمه اطهار علیهم السلام سخن می گوئیم، عصمت ایشان دو امتیاز دارد:

- نخست اینکه، دلیل بر عصمتشان وجود دارد و خداوند متعال از عصمت ایشان خبر داده است؛ درحالی که درباره دیگران نمی توانیم به یقین بگوییم که حتماً معصوم اند؛ بلکه می توانیم بگوییم در عالم ثبوت، ممکن است به این درجه برسند.

- امتیاز دوم اینکه، ایشان عقلاً واجب العصمة هستند و باید معصوم باشند؛ چراکه فعل امام، حجت است و امکان ندارد که معصوم نباشد.

آیه کریمه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۵ به همراه حدیث ثقلین و روایات دیگر، از جمله دلایل اثبات عصمت اولی الامر است.

هویت ذاکرانه و آثار آن

این بحث را به عنوان یک توضیح جانبی مطرح کردیم. اصل مطلب این است که جامعه ایمانی، جامعه ای است که هویتش بر «ذکر»، استوار است و اهل نماز است. تأکید فراوان قرآن کریم بر اقامه نماز، نظیر آیه «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۶، به همین جامعه ذاکر اشاره دارد. اینکه فرموده اند: «الصَّلَاةُ عُمُودُ الدِّينِ»^۷ یا «أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا»^۸، یکی از نکاتش این است که قوام حیات

۱. همان: ۱۷۹.

۲. سوره مرسلات: ۴۶.

۳. سوره اعراف: ۲۰۱ و ۲۰۲.

۴. سوره آل عمران: ۱۳۵.

۵. سوره نساء: ۵۹.

۶. سوره حج: ۴۱.

۷. المحاسن؛ ج ۱، ص ۴۴.

۸. فلاح السائل و نجاح المسائل؛ ص ۱۲۷.

ذاکرانه به نماز است. آیه «اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۱ نیز بر همین معنا دلالت دارد که قوام حیات ذکر انسانی به اقامه نماز است. این جامعه، جامعه مصلّین و «مقیمین الصلاة» است. همچنین اشاره شد که درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام در آیه «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»^۲، به معنای طلب امامت جامعه مقیمین الصلاة از خداوند است. اینها همگی امتیازات فرهنگ جامعه اسلامی است؛ فرهنگی که ذاتاً ذکر محور است و لذا هویتی ذاکرانه می یابد، در مقابل فرهنگ غفلت.

نشانه های فرهنگ غفلت و هویت غافلانه

اگر به جامعه غربی یا جوامع غیرالهی بنگریم، خواهیم دید که هر آنچه در آنجا شکل می گیرد، نشانه ای از غفلت است. حتی در مسأله عمران شهری نیز اشاره کردیم که سبک شهرسازی مدرن که غربی ها به ما عرضه کرده اند، با ساختمان های سر به فلک کشیده اش، فرد را در شهری غربی نشین از ارتباط با آیات الهی در جهان باز می دارد. در چنین محیطی، نه غروب خورشید، نه زوال و طلوع آن، نه حرکت هلال ماه از باریکی به ضخامت و اشتداد، نه معنای بذر و رویش، نه آسمان و نه ستارگان، نه کوه و نه دشت، هیچ یک برای انسان مفهومی ندارد و اینها همه از ابزارهای تذکر و یادآوری هستند. قرآن کریم می فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۳

این سیر در زمین، برای آن است که آیات الهی دیده شود و با دیدن این آیات، عقل آدمی، قوه عاقله و قوه مفکره انسانی اش به کار افتد. اما جامعه چنان ساخته شده که فرد در شهری مانند تهران، لندن یا شهرهای آمریکا، نه آسمان را می بیند و نه آیات الهی را.

یکی از نکاتی که در مورد مقابر و عدم ساخت بنا بر روی آنها مطرح شده، همین است که مقبره باید محل تذکر باشد تا یاد مرگ در انسان زنده شود. البته مشاهد مشرفه ائمه اطهار علیهم السلام وضعیتی متفاوت دارند و از مقوله ای دیگرند؛ آنان خود عین ذکر هستند و ساخت بنا بر روی مقابرشان به معنای تجلیل و تعظیم شعائر الهی است که بحثی جداگانه می طلبد. اما سخن درباره مقابر عادی است که باید محل ذکر و تذکر بمانند. از روایات نیز چنین استفاده می شود که یکی از حکمت ها و اهداف تأکید بر زیارت قبور، تقویت و احیای حیات ذکر در جامعه است.

بحث دیگری وجود دارد که در این مجال نمی گنجد، و آن اسباب و عوامل تقویت ذکر و تأثیر آن در جامعه است که در قرآن کریم و روایات فراوان به آن اشاره شده است. لذا، حاصل بحث ما در موضوع فرهنگ و هویت اجتماعی این است که هویت اجتماعی هر جامعه ای، نشأت گرفته از فرهنگ آن جامعه است. اگر فرهنگ، فرهنگ غفلت باشد، هویتی غافل را پدید می آورد.

تفاوت های جامعه غافل با جامعه ذاکر

همان گونه که پیشتر ذکر شد و اینجا نیز یادآوری می کنیم، جامعه غافل با جامعه ذاکر در چند مورد اساسی تفاوت دارد:

۱. سوره طه: ۱۴.

۲. سوره ابراهیم: ۴۰.

۳. سوره حج: ۴۶.

❖ **هدف لذت‌بری محض:** در جامعه غافل، هدف اصلی لذت‌بری است و تمامی سیاست‌ها، برنامه‌ها و تصمیمات بر اساس میزان لذت‌بخش بودن آنها اتخاذ می‌شوند. این امر، در تضاد با جامعه ذاکر است که در بسیاری موارد، خلاف لذت عمل می‌کند؛ مثلاً روزه می‌گیرد، یا در جایی که لذتی حرام باشد، خود را از آن باز می‌دارد و از لذت‌های حرام دامن می‌کشد.

❖ **فقدان چشم و گوش انسانی:** از خصوصیات جامعه غافل این است که چشم و گوش انسانی خود را از دست می‌دهد؛ می‌بیند ولی نمی‌فهمد، و آیات الهی را می‌شنود، اما برایش درکی حاصل نمی‌شود.

❖ **پیامدهای فقدان حیات انسانی:** فقدان حیات انسانی در جامعه غافل، سه اثر عمده دارد:

- نبود احساس مشترک غم و رنج نسبت به دیگران؛ به عنوان مثال، کشتار در فلسطین برایشان اهمیتی ندارد.

- ذلت و تسلیم در برابر قدرتمندان؛ درحالی‌که از آثار جامعه ذاکر، سر خم نکردن در برابر قدرتمندان است، در جامعه غافل اینچنین نیست. همان‌گونه که حیوانات را با فریب یا تازیانه رام می‌کنند، حیوانات انسانی (افراد غافل) نیز به همین شیوه رام می‌شوند.

- مرگ حیات معنوی: خشوع در برابر پروردگار، گریه از خوف الهی، اینها صرفاً مسائل اخلاقی نیستند؛ بلکه به حیات و سرزندگی جامعه مربوط می‌شوند.

یکی از علمای مذاهب دیگر، روزی در گفتگو با ما اظهار شگفتی می‌کرد و می‌گفت: «ما از شما شیعیان تعجب می‌کنیم که این قدر گریه می‌کنید. مثلاً در مدینه، شیعیان به محض ورود و دیدن گنبد سبز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گریه سر می‌دهند، و در حرم نیز سرشان را بر ستون و دیوار می‌گذارند و می‌گریند. ما حتی اگر پدرمان بمیرد، نمی‌توانیم گریه کنیم». سخن او که «نمی‌توانیم گریه کنیم»، نشان از دلی مرده و فاقد حیات معنوی دارد. آیه کریمه سوره مریم که می‌فرماید: «**خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا**»^۱، گواه بر این است که در برابر آیات الهی، «**خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا**» از آثار حیات ذکر و حیات انسانی بیدار است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته